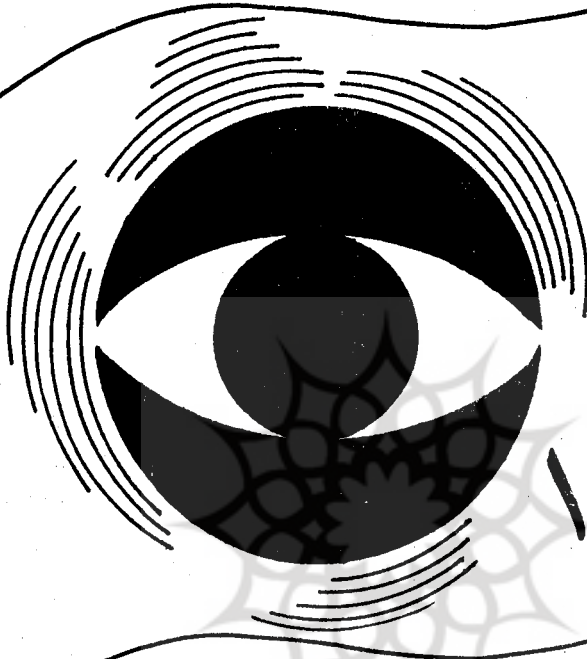


# سیری در ادله اثبات وجود خدا

## برهان حرکت

(۱)

محسن خوریان



مقدمه

از «حرکت» هم در فیزیک سخن می‌رود و هم در متافیزیک، چه، از منظر عالم فیزیک «حرکت» پدیده‌ای است طبیعی و از منظر فیلسوف الهی «حرکت» نحوه‌ای است از هستی. از اینرو می‌توان گفت مبحث حرکت امروزه یکی از نقاط تلافی فیزیک و فلسفه است. حکیمان پیشین نیز هم در طبیعیات<sup>۱</sup> در باب حرکت سخن گفته‌اند و هم در الهیات بالمعنی الاعم<sup>۲</sup> و الاخص<sup>۳</sup>.

با اینهمه باید از خلط احکام فلسفی حرکت با احکام تجربی (علمی) آن برحذر بود، چه در آمیختن ایندو با یکدیگر و استنتاج نتایجی فلسفی از مبانی تجربی و یا بالعکس بسا توالی فاسده زبانباری را - بویژه برای مبتدیان و ناپختگان - در پی داشته باشد. مسنونیت از این خطر خلط در گرو آگاهی از مرز فیزیک و فلسفه است. بجاست هم مستطابیان حکمت و

فلسفه الهی سیری در مباحث فیزیک پیرامون حرکت و... داشته باشند و هم دانشجویان و محققان فیزیک در مباحث فلسفی حرکت تأمل و درنگی بنمایند.

صبغه سخن ما در این نوشتار بیشتر صبغه‌ای فلسفی است تا تجربی (علمی). هم‌ما آن است که برهان محرک اول (Prime-Mover) ارسطو را به بحث و بررسی گیریم. البته حیثاً - به پاره‌ای شبهات نیز که امروزه در فیزیک پیرامون برخی مقولات فلسفی همچون اصل علیت و... مطرح است اشارتی خواهیم نمود و درخور مجال پاسخی ارائه خواهیم کرد.

### برهان محرک اول ارسطو

بحث را از مطلب ما آغاز می‌کنیم و نخست

تقریرات برهان محرک اول را که به ارسطو منسوب است می‌آوریم:  
قال ارسطو طاليس:  
ومن البين ان الاشياء ابتداءً وان علل الاشياء  
الموجودة ليست بلانهاية... ولا يمكن ذلك  
ايضاً من طريق ما منه ابتداء الحركة فيكون مثلاً  
الانسان يتحرك من الهواء والهواء يتحرك من  
الشمس والشمس تتحرك من الغلبه ولا يكون  
لذلك نهاية.<sup>۵</sup>

✱ از جمله نکات قابل توجه این است که مراد ارسطو از صفت «اول» برای خداوند، اولیت زمانی نیست.

بنظر ارسطو برای کشف علل و بخصوص برای کشف علت حرکت باید در یکجا توقف کرد و در غیر اینصورت علت هیچ چیز بطور قطع کشف نخواهد شد. فقط باید دید در کجا توقف باید کرد؟ پاسخ این پرسش را تصدیق در باره حرکت خواهد داد. اگر علت یک حرکت را بوسیله حرکت دیگری تحلیل کنیم می‌آید که این حرکت دوم را هم بوسیله حرکت سومی تحلیل نمائیم و این عمل را تا بی‌نهایت امتداد دهیم. در نهایت قاطعی بدست آوریم که حرکتی که «یک محرک غیر متحرک» را حرکت می‌دهد «محرک ساکن» را بینیم. یعنی حرکتی که می‌شناسیم که در آن حالت حرکت محسوس بوسیله عمل یک محرک تولید می‌شود و آن محرک عشقی است بواسطه زیبایی بوجود آمده باشد. عاشق است بطرف معشوق کشیده می‌شود زیرا که معشوق او را به جانب خود می‌کشد. لیکن معشوق نه تنها برای تحرک عاشق حرکتی به خود نمی‌دهد، بلکه امکان بسیار دارد که از وجود او هم بی‌اطلاع باشد. اینست تصویری که به زعم ارسطو فهم علت حرکاتی که دنیا را به حرکت می‌آورند میسر می‌سازد و چون چنین حرکاتی وجود دارد پس باید محرک ساکنی هم وجود داشته باشد که همه بدو بستگی دارند و این محرک خداست.<sup>۹</sup> دو بیان فوق — چنانکه ملاحظه می‌کنید — ظاهراً با یکدیگر متفاوتند. در بیان نخست محرک اول بعنوان فاعل مطرح شده است، اما در بیان اخیر از محرک اول بعنوان معشوق

یعنی غایت یاد شده است. ما در ادامه مقاله بدین نکته باز خواهیم گشت و لوازم هر یک از این دو تقریر را بررسی خواهیم نمود.

شیخ‌الرئیس ابن سینا (ره) بعنوان شارح آراء ارسطو در فصل دوم از مقاله نهم الهیات شفا به بحث پیرامون محرک اول پرداخته، از او بعنوان معشوق، خیر حقیقی، خیر مطلوب، مبدأ اول، معشوق اول و محرک الكل یاد می‌کند و می‌فرماید:

ولکن المحرك الأول لها قوة غير مادية اصلاً...  
 ... كما قد تبين هذا في بيان  
 ... كما يحرک محرک بتوسط المحرك  
 ... وذلك الآخر محاول للحركة مرید لها  
 ... هذا هو النحو الذي يحرک عليه  
 ... والهي يحرک المحرك  
 ... انشفاق نحو الفاعل  
 ... النحو الذي يحرک  
 ... المعشوق بما هو معشوق  
 ... الخیر عند الله  
 ... تفسير  
 ... قوله  
 ... انشفاق  
 ... قوله  
 ... قوله

قوه است و از خدا بعنوان فعلیت تام یاد می‌کند و می‌گوید:

خدا به عنوان مبدأ سرمدی حرکت و مبدأ گذار از قوه به فعل باید فعلیت تام و کامل باشد، یعنی محرک نامتحرک اول... محرک نامتحرک اول، که به عنوان علت غائی مبدأ هر حرکتی است، علت نهایی فعلیت یافتن قوه است، یعنی علت اینکه چرا خیر تحقق یافته است.<sup>۱۰</sup>

از جمله نکات قابل توجه اینست که مراد ارسطو از صفت «اول» برای خداوند، اولیت زمانی نیست. به نظر ارسطو حرکت ضرورتاً از بی‌عینی آغاز است. «اول» در نظر او بمعنای «ابتداء» است:

هر حرکتی که در آن انتقالی از قوه به فعل، مستلزم مبدأ اول است. اما اگر هر صیوررتی و هر شیئی مستلزم یک علت محرک بالفعل است. بعنوان بطور کلی مستلزم یک «محرک اول» است. اما توجه به این نکته است که کلمه «اول» را نباید بطور زحمتی فهمید، زیرا برطبق نظر ارسطو حرکت مستلزم ازلی است. بهتر است که کلمه «اول» به معنی اعلی فهمیده شود: محرک اول سرمدی حرکت سرمدی است. در نظر ارسطو، اگر خدا بعنوان علت فاعلی فیزیکی، علت حرکت می‌بود — و به اصطلاح عالم را می‌راند — در آن صورت خود نیز متحمل تغییر می‌شد، یعنی عکس‌العملی از متحرک بر محرک وارد می‌آمد. بنابراین او باید بعنوان علت غایی، بواسطه متعلق میل بودن، فاعل باشد.<sup>۱۱</sup>

ارسطو در ما بعد الطبیعه نشان می‌دهد که این مبدأ محرک باید فعل محض، «انرژی»، باشد، بدون هیچ قوه.<sup>۱۲</sup> او در باره خدا گاهی بعنوان محرک نامتحرک اول (توپروتون کینون اکیبتون) سخن می‌گوید، گاهی بعنوان هونوس (خدا)<sup>۱۳</sup> محرک نامتحرک، ماده و مادی نیست. حرکت ملازم با قوه و قابلیت است و ایندو

**\* ارسطو معتقد است، چون مقصد هر شیئی در این عالم بنحوی رسیدن به حالت صورت محض است، پس باید یک موجود بالفعل که غایت هر تغییر یا حرکتی است وجود داشته باشد.**

از شئون ماده اند. بنابراین هر جا حرکت است ماده در کار است و هر جا حرکتی نیست، ماده هم نیست. ارسطو معتقد است: چون مقصد هر شیئی در این عالم به نحوی رسیدن به حالت صورت محض است، پس باید یک موجود بالفعل که غایت هر تغییر یا حرکتی است وجود داشته باشد. این موجود «محرک نامتحرک» نامیده شده، زیرا هر چند خود متحمل هیچ تغییری نیست (چون اصلاً شامل هیچ ماده‌ای نیست و بنابراین هیچ قابلیت ندارد)، دلیل و علت حرکت هر چیز دیگر در جهان است... به این ترتیب بواسطه عشق به کمال صورت محض است که عالم طبیعت بطور بی‌پایان به سیر و حرکت خود ادامه می‌دهد»<sup>۱۴</sup> باید توجه کرد که در طرح مابعدالطبیعی ارسطو، محرک نامتحرک هیچگاه از این صفت و سبب منزل نخواهد شد، چرا که موجودات متحرک هرگز به مرتبه صورت و فعلیت محض نمی‌رسند و لذا همواره در تلاش و جنبش اند و هرگز هم بدان غایت تصویری دست نمی‌یابند. از اینجاست که آن محرک همواره محرک است و این متحرکات نیز همواره متحرک.<sup>۱۵</sup>

**مقدمات برهان حرکت و فرق آن با سایر پراهمین**

برای اینکه تمایز برهان حرکت با پراهمین دیگری همچون برهان نظم، برهان حدوث، برهان وجوب و امکان و برهان علت و معلول روشن شود می‌بایست در مقدمات این برهان و حد وسط اصلی آن درنگ و تأمل بیشتری بنمائیم. علامه شهید مطهری (ره) آورده‌اند.<sup>۱۶</sup>

برهان محرک اول بر پنج اصل مستبندی است:

- الف - حرکت نیازمند به محرک است.
- ب - محرک و حرکت زماناً توأم‌اند، یعنی انفکاک زمانی آنها محال است.
- ج - هر محرک یا متحرک است یا ثابت.
- د - هر موجود جسمانی متغیر و متحرک است.
- ه - تسلسل امور مترتبه غیر متناهی محال است.

استاد محقق آیه‌الله مصباح یزدی (دام عزه) در تعلیقه بر نه‌ایة الحکمه برای برهان حرکت چهار مقدمه ذکر کرده‌اند:

برهان الحركة یبتنی علی اربع مقدمات: هی احتیاج المتحرک الی المحرک، و لزوم انتهاء المحرک الی ما لیس بمتحرک، و تجرد ما لیس بقابل للحركة و لزوم انتهاء سلسلة المجردات الی الواجب بالذات<sup>۱۷</sup>

باید دانست که حرکت نوعی از تغییر است و نه مساوی با مطلق تغییر حرکت تغییر تدریجی است و در برهان حرکت تغییر از آن جهت که حادث است ملحوظ نیست چرا که در اینصورت

اولاً فرقی بین تغییر دفعی و تغییر تدریجی (حرکت) نیست و

ثانیاً برهان حرکت به برهان حدوث باز خواهد گشت. و ایضاً باید دقت کرد که در برهان حرکت تأکید بر هماهنگی و انتظام حرکات کرات آسمانی و سایر حرکات نیست که در اینصورت برهان حرکت به برهان نظم برمی‌گردد.

و نیز باید دقت نمود که حرکت در این برهان از آن حیث که امری ممکن است و محتاج واجب می‌باشد مورد ملاحظه نیست، چرا که در اینصورت فرقی بین تغییر تدریجی (حرکت) و دفعی نخواهد بود. زیرا اثر دو از امور ممکن الوجود بوده، محتاج واجب است. در برهان حرکت اصلی وجود حرکت در طبیعت مسلم و مفروض است. اگر کسی مسأله اصل وجود حرکت شود، چنانکه فیلسوفان

مثل زنون الیایی و پارمنیدس آن را انکار کرده‌اند - برهان حرکت مخدوش می‌شود، اما این انکار در پراهمین مثل برهان نظم، حدوث، امکان و وجوب و علت و معلول خدشه‌ای نمی‌اندازد. پس برای تفکیک برهان حرکت از سایر پراهمین باید توجه کنیم که در این برهان حد وسط نفس حرکت یعنی «خروج تدریجی شیئی از قوه به فعل» است و نه چیز دیگر<sup>۱۸</sup> و حرکت چه به عنوان یک مفهوم مستقل مستدعی محرک باشد و چه از آن حیث که تحت مفهوم «ممکن» و یا «معلول» قرار گیرد، مفهومی است فلسفی و بنابراین حد وسط در برهان حرکت، حد وسطی است فلسفی و از اینرو نمی‌توان برهان حرکت را پراهمی صرفاً طبیعی و یا تجربی نامید. مگر ارسطو خود در تعریف حرکت نیاورده است:

الحركة کمال اول لما بالقوة من جهة ما هو بالقوة: حرکت کمال اول است برای چیزی که بالقوه است از همان حیث که بالقوه است.<sup>۱۹</sup> بلا شک مفاهیمی مثل کمال، اول و قوه مفاهیمی فلسفی‌اند و از سنخ مفاهیم علوم طبیعی نمی‌باشند بنابراین جای تأمل است که بگوئیم: «ارسطو در این برهان از وجهه یک عالم طبیعی بحث کرده است نه از وجهه یک فیلسوف الهی»<sup>۲۰</sup> البته شکی نیست که حرکت پدیده‌ایست طبیعی، اما بحث از احکام حرکت بحثی است عقلی و فلسفی (دقت شود). استاد ربانی آیه‌الله جوادی آملی (دام‌ظله) در فصل دوم از مقاله «برهان حرکت» خود آورده‌اند: «بحث در پیرامون هستی حرکت جزء مسائل فلسفه الهی است که از اصل هستی و تحقق اشیاء بحث می‌نمایند... ولی بحث در پیرامون حرکت در علوم طبیعی بعنوان آنکه وی یک پدیده خاصی برای ماده معینی مطرح است شرافند بود. یعنی در علم طبیعی بحث می‌شود که آیا فلان ماده یا جسم حرکت دارد یا نه و چه سره حرکت او چگونه و مدار و جهت او چیست. لیکن درباره پدیده‌های دیگر که مورد بحث از هستی‌شناسی گشتگونی ندارد. و بطور کلی»